انطباق ایام سنة دنیوی با سنة ربوبیای که شش روز از آن کم شده

خُب حال بحث ما چیست؟ خلاصه کنیم. بحث ما این است که روایات عدد مشتمل بر این است که چون خداوند متعال آسمان و زمین را در شش روز خلق کرده، پس این شش روز از سال قمری کم آمده است. حال که کم آمده چارهای نیست در دوازده ماه، شش ماه را بیست و نه حساب کنیم. این حاصل اخبار عدد است. شش ماه بیست و نه روزه باشد و شش ماه سی روزه باشد تا شش روزی که کم داشته جور دربیاید. خُب این چه تعلیلی است؟ یعنی چه که این شش روز کم شده؟! بنابراین باید شش ماه بیست و نه روزه داشته باشیم. مرحوم فیض هم فرمودند خُب داشته باشیم، اما چرا حتماً باید یک در میان باشد؟! کجا لازم است این که باید یک در میان باشد؟! این اصل مقصود م بود.

ببینید اصل اینکه سال سیصد و شصت روز است و اختزال سنة در آن صورت گرفته و سال کم شده، تنها در این دو روایت نیست. زحمت کشیدهاند و سائر روایات را گذاشتهاند، موارد متعدد دیگری هم هست. یعنی اینطور نیست که بگوییم این دو روایت در باب اخبار عدد، دروغ آمده یا این از علائم وضع حدیث است. خب روایات دیگر هم هست. اصل این تعلیل و این مطلب اینجا آمده است. این جور نیست که در جاهای دیگری هم آمده باشد. این نکته اول بود.

حال بعض المحققین، همین اختزالی را که ما میگوییم معنا ندارد و اشکالات زیادی دارد را معنا کردهاند. من «تزییفات» ایشان را نمی خوانم. چون قرار شد طولانی نباشد. ان شاءالله مراجعه کردهاید، دوباره هم مراجعه کنید. صفحه دویست و شانزده تا صدر صفحه دویست هجده، این بعض المحققین سائر اقوال را نقل کردهاند و تضعیف کردهاند. آنها جای خودش باشد. معموالً این فطرت بشر است برای اینکه حرف خودش جلوه کند، نقاط منفی سائر وجوه را برجسته میکند. منفی آنها را برجسته میکند تا دلها بند شود به اینکه خُب حال که آنها این منفی را دارند، شما میخواهید چه بگویید که آن جهات منفی را نداشته باشد و ما از وجهی که شما میگویید بهره ببریم و استفاده کنیم.

خُب ابتدا آنها را تضعیف کردهاند و بعد فرمودهاند:

فالوجه أن يفسر اليوم ههنا والعلم عند الله وأهله بما فسره الله تعالى تارة بقوله (وإن يوما عند ربك كألف سنة مما تعدون) وتارة بقوله (في يوم كان مقداره ألف سنة مما تعدون وأخرى بقوله (في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة) فإن القرآن يفسر بعضه بعضا، وقد يعبر عن الأول باليوم الرباني، وعن الثاني بيوم الله، فعلى كل تقدير يكون ملائما لما نسب من خلق كل منها إلى يوم من الأسبوع في الرواية، ويتم ما يقصر عنه عند حمله على اليوم الدنيوي من معنى الامتنان المقصود له تعالى في كثير من أمثال تلك الآيات، ولعل حمله على الأول فيما

نحن فيه أنسب وأقرب، فتصويره على ذلك أن كل امتداد سواء كان قار الذات كالجسم أو غير قار الذات كالزمان ينبغي أن يقدر له أجزاء ولكل جزء منه أجزاء وهكذا إلى ما يحتاج التعبير عن قدر معين منها للتفهيم بدون كلفة، وذلك كتقدير الفلك بالبروج والمنازل والدرجات، وتقدير الزمان بالسنين والشهور والأيام والساعات، وعلى هذا لا بعد في أن الحكمة الإلهية كانت اقتضت أن يقدر للزمان المتقدم على زمان الدنيا، بل للزمان المتأخر عن زمانها أيضا بأمثال ما قدره لزمانها من السنين إلى الساعات، لكن مع رعاية نوع مناسبة لهذه الاجزاء إلى المقدر بها، فكما أن المناسب لزمان الدنيا أن يكون كل يوم منه بقدر دورة للشمس يجوز أن يكون المناسب للزمان الدنيا أن يكون كل يوم منه بقدر ألف سنة من زمان الدنيا وللزمان المتأخر أن يكون مساويا لخمسين ألف سنة منه، فيكون ما أخبرنا به في الآيتين الأوليين حال الزمان المتقدم...[1]

> «فالوجه أن يفسر اليوم ههنا والعلم عند الله وأهله بما فسره الله تعالى تارة...»؛ فرمودهاند در خود قرآن كريم كلمه «سنة» آمده است. مثلاً «فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلاَّ خَمْسِينَ عَاماً»[2]. اين «الف سنة» هزار سالى نيست كه هر روز هزار سال باشد. لذا اين «الف سنة» همين سنة دنيا است. روشن است. اما جايى كه مى‌فرمايد: «وإن يوما عند ربك كألف سنة مما تعدون»؛ آن روز اگر سال شود، چقدر مى‌شود؟ خود سال سيصد و شصت روز است، هر روزش هم هزار سال است. مى‌شود سيصد و شصت هزار سال است. همانى كه اى دور است اى كور است. خُب در اينجا ايشان مى‌فرمايند: قبل از اينكه دنيا خلق شود، زمان مقدر موهوم معنا ندارد. شمس و قمر و زمينى نبوده، بنابراين ما مى‌فهميم كه در اين روايت دو سنة به كار رفته است. من حرف هايشان را نگاه كرده‌ام، اول و آخر را جمع مى‌كنم و مقصود ايشان را به اندازه‌اى كه فهميده خدمت شما عرض مى‌كنم، تا بيشتر از يک جلسه نشود.

ایشان می‌گویند امام علیه‌السلام در روایت دو کلمه «سنة» به کار برده‌اند. «سنة» اول در بعض آیات شریفه آمده است. سنة ربوبی یا الوهی است. «سنة» دوم در این دو روایت کافی و فقیه به‌معنای «سنة» همین ایام دنیا است.

در کافی شریف هست، حضرت فرمودند:

> عن محمد بن إسماعيل عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الله تبارك وتعالى خلق الدنيا في ستة أيام، ثم اختزلها عن أيام السنة، فالسنة ثلاثمائة وأربع وخمسون يوما شعبان لا يتم أبدا، ورمضان لا ينقص والله أبدا، ولا تكون فريضة ناقصة، إن الله عز وجل يقول (ولتكملوا العدة) وشوال تسعة وعشرون يوما، وذو القعدة ثلاثون يوما لقول الله عز وجل (ووعدنا موسى ثلاثين ليلة وأتممناها بعشر فتم ميقات ربه أربعين ليلة) وذو الحجة تسعة وعشرون يوما، والمحرم ثلاثون يوما ثم الشهور بعد ذلك شهر تام وشهر ناقص...[3]

«إن الله تبارك وتعالى خلق الدنيا في ستة أيام، ثم اختزلها عن أيام السنة»؛ این شش روز را از کل ایام سیصد و شصت روز سال برداشته است.

«فالسنة ثلاثمائة وأربع وخمسون يوما»؛ سیصد و پنجاه و چهار روز است. در کلام حضرت دو بار «سنة» آمده است: **«خلق الدنيا في ستة أيام، ثم اختزلها عن أيام السنة، فالسنة ثلاثمائة وأربع وخمسون يوما»**. ای در روایت فقیه آمده:

> **إن الله خلق السنة ثلاثمائة وستين يوما، وخلق السماوات والأرض في ستة أيام، فحجزها من ثلاثمائة وستين يوما فالسنة ثلاثمائة وأربعة وخمسون يوما...**[4]

ظاهراً این بعض المحققین بیشتر ناظر به عبارت فقیه صحبت می‌کنند. **«إن الله خلق السنة ثلاثمائة وستين يوما»**؛ سال سیصد و شصت روز است. «وخلق السماوات والأرض في ستة أيام، فحجزها من ثلاثمائة وستين يوما فالسنة ثلاثمائة وأربعة وخمسون يوما». خلاصه حرف این بعض المحققین این است که این دو «سنة» ای که امام علیه‌السلام به کار برده‌اند، دو معنا دارند. «سنة» اول، سنه ای است که روزهایش هزار سال است. «سنة» دوم، سال‌های همین عالم دنیا است که هر روزش بیست و چهار ساعت است، نه هزار سال. این فرمایش ایشان است. حال چطور خواستند این را توضیح بدهند که در آخر کار به این ختم می‌شود؟ لذا لازمه تحقیق ایشان این است. من آثارش را بگویم؛ ایشان می‌گویند با این وجهی که من گفتم بالدقه خلق سماوات و ارض، در ستة ایام کامل (شش روز و شب) نبوده. چرا؟ چون الآن در ایام دنیای ما کل ماه قمری سیصد و پنجاه و چهار روز کامل نیست؛ هشت ساعت اضافه دارد. از این هشت ساعت اضافه، نسبت به عمر دنیا حساب می‌شود، بنابراین خدای متعال که در شش روز آسمان و زمین را خلق کرده، آن شش روز کامل شش روز نبوده. به اندازه این هشت ساعت کمتر بوده. این حاصل فرمایش ایشان است.

یعنی اگر بخواهید فرمایش ایشان را تصور کنید، مآلش این می‌شود بخشی از عمر دنیا که اضافی است -خلق الدنيا في ستة أيام- کامل شش شبانه‌روز نشده. مثلاً شش روز و شش شب است اما مقداری کمتر است. چرا؟ به‌خاطر این بیانی که الآن می‌خواهم بگویم.

حال حرف ایشان چیست؟ من سریع روی عبارات ایشان مرور می‌کنم. می‌فرمایند در کلام خدای متعال سه جور سال آمده است؛ یکی سال دنیوی است. یکی هم سال ربوبی است که «يوم عند ربك كالف سنة» است. روز آن، روز ربوبی است. سالش هم سال ربوبی -سیصد وشصت هزار سال- می‌شود.

یکی هم «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»[5] روز پنجاه هزار سال است. سالش سیصد و شصت، پنجاه هزارتا می‌شود. این سال الوهی است. خُب اینکه اینها چه طور معنا شود، فعلاً معنایی که ایشان دارند را جلو می‌رویم.

توضیحاتی می‌دهند تا اینکه می‌فرمایند:

«فكما أن المناسب لزمان الدنيا أن يكون كل يوم منه بقدر دورة للشمس يجوز أن يكون المناسب للزمان الدنيا أن يكون كل يوم منه بقدر ألف سنة من زمان الدنيا»؛ توضیحاتی می‌دهند؛ می‌گویند در این زمان ما از سال تا ساعت بیایید، همه با آن مانوس هستیم. سال سیصد و شصت روز است، ای سال، دوازده ماه است، هر ماهی سی روز است. پس سال سیصد و شصت روز است. هر روزی بیست و چهار ساعت است، هر ساعت شصت دقیقه است. اینها را به ترتیب می‌آییم. می‌گویند همین جور تقسیم‌بندی را خداوند متعال در ایام ربوبی کرده است. یعنی آن سال ربوبی که سیصد و شصت

هزار سال دنیا است، به اینها تقسیم کرده است. گفته سیصد و شصت و دوازده ماه، اما ماه‌های ربوبی است. هر ماهی سی روز است که ماه هایش آنطور است. هر روزش هم هزار سال است، مجموعش هم سیصد و شصت هزار سال است. شما کل این را در نظر بگیری، تا اینجا که بعد از توضیحاتی که میدهند، میگویند:

> **فإذا تأملت في مدارج ما صوروناه وبيناه يظهر لك أن السماوات والأرض وما بينهما المعبر عنها بالدنيا بمنزلة شخص مخلوق من نطفة هي الماء على طبق حصول استعداداته بالتدريج كما جرت به عادته تعالى في مدة مديدة هي على حسابنا ستة آلاف سنة قمرية موافقة لستة أيام من الأيام الربانية، فبعد تمام هذه المدة التي هي بمنزلة زمان الحمل لها تولدت كاملة بطالع [1] السرطان والكواكب في شرفها، وحينئذ أخذت الشمس والقمر في حركتهما المقدرة لهما المنوطة بهما الليل والنهار، وذلك كان في يوم الجمعة كما مر وجهه، وكان أيضا سادس شهر محرم الحرام أو رمضان المبارك عندما مضت ثلاث ساعات واثنتا عشرة دقيقة من نهاره[6]**

من دو صفحه جلو رفتم. انشاءالله مراجعه کنید. ایشان مطالب خوبی گفته‌اند و تأییدات خوبی دارند. بین راه هم از تاریخ طبری نقل میکنند و هم از ملل و نحل شهرستانی نقل میکنند. ملل و نحل شهرستانی جلد دوم، صفحه بیست و چهار. این بعض المحققین عباراتی را از آن جا نقل میکنند:

> **قد اجتمعت اليهود على أن الله تعالى لما فرغ من خلق الأرض استوى على عرشه مستلقيا على قفاه واضعا إحدى رجليه على الأخرى فقالت فرقة منهم إن الستة الأيام هي الستة آلاف سنة فإن يوما عند ربك كألف سنة مما تعدون وبالسير القمري، وذلك ما مضى من لدن آدم عليه السلام إلى يومنا هذا وبه يتم الخلق...[7]**

«قد اجتمعت اليهود على أن الله تعالى لما فرغ من خلق الأرض استوى على عرشه مستلقيا على قفاه واضعا إحدى رجليه على الأخرى»؛ میگویند همه یهود به این صورت میگویند. در اینجا «**فرغ من خلق الارض**» دارد؛ یعنی وقتی از خلق زمین فارغ شد، «**استوى على عرشه»؛** یعنی دراز کشید، «**مستلقيا على قفاه**».

«استوی علی عرشه» را حنبلیه و کسانی که میگویند تاویل نکنید، طور دیگری معنا میکنند. میگویند خیلی قشنگ و آرام مینشیند. چهارزانو و خیلی آرام نشسته است. اما اینها میگویند «استوی» یعنی دراز کشیده است.

«فقالت فرقة منهم»؛ حرفهای این فرقه از خودشان نیست. علی القاعده منشأهای وحیانی دارد.

---

[1] همان ۲۱۸

[2] العنکبوت ۱۴

[3] بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث نویسنده : العلامة المجلسي جلد : ۵۴ صفحه : ۲۱۵

[4] همان

[5] المعارج ۴

[6] بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث نویسنده : العلامة المجلسي جلد : ۵۴ صفحه : ۲۲۰

[7] همان ۲۱۹

بازبینی #1
ایجاد شده 9 آوریل 2026 13:32:52 توسط ... .
به روزرسانی شده 9 آوریل 2026 13:46:42 توسط ... .